
فریدریش دورنمات که بود؟

هاینریش گورتز (Heinrich Goertz) / ترجمه‌ی زهرا سالمی

شارلوته‌کر، در فیلم خود، چندین سؤال اساسی از دورنمات می‌پرسد. در پاسخ به این سؤال که آیا او اخلاق‌گراست، می‌گوید: «پرسیدن چنین سؤالی از هر نویسنده‌ای، برایم کمی عجیب به نظر می‌رسد. اخلاق ارتباطی با نویسندگی ندارد، بلکه با روش زندگی شخصی مرتبط است، اما نه با نویسندگی. من بیشتر پزشکی هستم که بیماری را تشخیص می‌دهد.» در پاسخ به این سؤال که تشخیص بیماری، خود رفتاری اخلاقی نیست، می‌گوید: «نه، به عقیده‌ی من، در واقع من بیشتر از روی کنجکاوی درباره‌ی انسان‌ها، بیماری را تشخیص می‌دهم، چرا که تشخیص بیماری برایم جالب‌ترین کار در جهان هستی است. در مقام متخصص در تشخیص بیماری، کاملاً علمی، با انسان رفتار می‌کنم. به اعتقاد من، انسان امروزی، درگیر بحرانی زیست‌شناختی است و به این دلیل دستخوش بیماری خطرناکی شده است که تعداد انسان‌ها افزایش یافته است. در واقع امروزه انسان، تمام راه‌های ادامه‌ی زندگی را می‌داند. اما هنوز نیاموخته است، آن‌ها را چگونه به‌کار ببندد. بشریت در حال تحول در تنگنا گرفتار شده است. این مسأله، در اصل عقیده‌ای اخلاقی و نیز تشخیص بیماری نیست.» راجع به آزادی اراده گفت: «بله، به آزادی اراده نیز اعتقاد دارم. همچنین معتقدم انسان، محدود شده است، اما به زعم من، او پیچیده‌تر از آن است که بتوان او را محدود کرد. بنابراین، به نظرم، قادر به تصمیم‌گیری است. گمان می‌کنم، آزادی اراده از زمانی پدیدار شد که موجودی بسیار پیچیده به وجود آمد.» همچنین در پاسخ

به این سؤال که با نمایشنامه‌های خود، قصد ستیزه‌جویی دارد، پاسخی طولانی داد که خلاصه‌اش چنین است: «در واقع هدف من ستیزه‌جویی نیست، هدف من جلب توجه و هشجاری است - به نظر من، امروزه انسان می‌تواند بعضی هشدارها، برخی علامت‌ها را با نمایشنامه‌ای بدهد، اما به خود این امید را نمی‌دهم که انسان‌ها، پس از آن تغییر خواهند کرد.» به پاسخ به این سؤال که او در مقام کشیش‌زان، فردی مؤمن است یا نه، همیشه دغدغه‌ی او بوده است و می‌گوید: «اعتقاد به چه؟ برای مثال، دنیایی بدون اعتقاد وجود ندارد، اصلاً دنیای علم بدون اعتقاد وجود ندارد. اعتقاد ارتباط بسیار زیادی با تخیل دارد. و اعتقاد به خداوند؟ این یقیناً مشکل‌ترین سؤال است. خدا چیست؟ در حال حاضر، چنین سئوالی، اندکی مبهم است. اگر انسان به طبیعت بپردازد، اگر بداند، کائنات چگونه است، آنجاست که می‌فهمد، تصور خدایی شخصی، امروزه ناممکن شده است. دیگر نمی‌توانم چنین تصویری داشته باشم. در واقع برایم هیچ دلیلی، هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که وجود خدایی را بپذیرم. خدا را نمی‌توان اثبات کرد، تنها می‌توان به او اعتقاد داشت و فقط می‌توانم بگویم تا به امروز، خدایی را نیافته‌ام که او را درک کنم. اغلب به پدرم فکر می‌کنم که می‌گفت: این تصور که انسان پس از مرگ نابود شود، برایش وحشتناک است. برای من نیز این تصور وحشتناک نیست. نابودی کامل، برایم، به هیچ وجه تصور هراس‌انگیزی نیست. چرا باید انسان پس از مرگ وجود داشته باشد؟ یعنی اگر انسانی وجود نداشته باشد، پس وجود نخواهد داشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی